

آتش دوباره علی!

۱

کاروان اسرای کربلا که وارد کوفه شد، خفته‌های کوفه آمده بودند که سوت و کف بزنند! آمده بودند هلهله سر بدهند و خارجی‌ها را ببینند! راه می‌رفتند؛ حرف می‌زدند؛ می‌دویدند؛ سنگ می‌انداختند... اما خواب بودند و به ظاهر بیدار می‌نمودند. در بین جمعیت خواب‌نمای کوفیان که به تصور باطل خودشان آمده بودند مغلوبین را تماشا کنند، حرف زدن ساده نبود. همان زمانی که زینب فریاد کشید «ای کوفیان؛ خفه شوید...» چنان فریاد کشید که مردم در خواب غرق شده، گمان کردند «علی» ست که دارد فریاد می‌زند! همان فریاد اول برای بیدار کردن خواب کوفیان کافی بود. ولی از بیداری تا هشیاری راه بسیار است.

۲

«ای اهل کوفه! ای اهل لاف زدن و پیمان گسستن! گریه‌هاتان نیارامد و ناله‌هاتان فرو ننشینند... آری، گریه کنید، زیرا شما را همان گریه شایسته است. بسیار بگریید و کم بخندید که چنان آلوده ننگ و رسوایی جنایتی هستید که هرگز نتوانید آن را بشوئید.» انگار «علی» بود که صحبت می‌کرد. زینب دختر همان علی ست. کسی صدایش در نمی‌آید. احدی نفسش در نمی‌آید...

۳

«چگونه خون زادهٔ پیامبر را از خود می‌زداید که سید جوانان بهشت و پناهگاه جمع شما بود؟ برای شما جایگاه آرامش و امنیت بود، درد شما را درمان می‌کرد و شما را از پیشامدهای بد، نگهداری می‌نمود. در ستیزه جویی با هم، به او مراجعه می‌کردید. منطق درست شما به اوتکیه داشت و او چراغ راه شما بود. چه بد برای خویش پیش آوردید.»

۴

این زینب، دختر فاطمه است ... دختر علی ست ... همه را می‌خکوب کرده زینب با سخنانش. اصلاً انگار پیامبر خدا دارد مردم را موعظه می‌کند... «کار غریب و زشتی مرتکب شدید که بسا آسمان‌ها از هم فرو ریزد، و زمین بشکافد و کوه‌ها با خاک یکسان شود... عروس جنگ شما بی مو، دراز گردن، بدنما، کور و زشت و کج خلق است. عجب کنید اگر آسمان خون ببارد؟» زینب در مکتب علی و فاطمه و پیامبر بزرگ شده... نتیجه کار زشت کوفیان عهد شکن را چه زیبا توصیف می‌کند... مردم ساکت شده‌اند؛ خفقان گرفته‌اند؛ انگار بیدار شده‌اند اما چقدر دیر بیدار شدند.

